



## "سفر در افغانستان ویران شده"

سفر در افغانستان ویران شده، نام کتابیست نوشته خانم "جن گودوین" (Jan Goodwin)، یک نویسنده مشهور انگلیسی که در مورد مبارزات دلیرانه مردم افغانستان در مقابل تجاوزگران روسی و مزدوران بی مقدار، بی وجدان و شرف باخته خلقی- پرچمی آنها، به رشته تحریر درآمده است. این کتاب جالب و دلچسپ، چشم دید های نویسنده را به شکل بسیار واقع‌بینانه بیان می کند. ترجمه این کتاب از آلمانی به دری، توسط زنده یاد انجنیر "محمد حسین انوری" صورت گرفته است که در هنگام حیات شان به این کمترین سپرده شد تا وظیفه تایپ و تصحیح آنرا در حد توان انجام دهم تا آماده چاپ و طبع گردد، مگر هنوز کار تایپ و تصحیح آن به نیمه نرسیده بود که اجل گریبان آن کاکای محترم و مهربانم را گرفت و داعی اجل را لبیک گفته و راهی دیار باقی گردیدند که روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

از آنجائی که در این چند سال پسین، بخصوص دو سال اخیر، یک تعداد انگشت شماری از زیر دار گریخته گی های خلقی - پرچمی، جهت پرده افگندن بر جنایات و رزالت های بی حد و حصر حزب منحلۀ شان و رهبران شرف باخته شان، و نیز خاک پاشی بر جنایات اربابان روسی شان، سرسختانه تلاش میکنند تا برف بام خود را بر بام مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان بیندازند، لذا تصمیم گرفته شد تا این ترجمه را با همه کمی ها و کاستی های آن، اگر در ترجمه و تصحیح صورت گرفته باشد، بصورت مسلسل در همین صفحه به نشر رسانده و در خدمت هموطنان قرار دهیم تا "سیه روی شود، هر که در او غش باشد".

بگذار این جمع وجدان مرده و شرف باخته، چپ و راست و هفته و چهارشنبه، مضمون بنویسند و نوشته های کج و معوج در سایت های مختلف بیرون دهند، تجزیه و تحلیل کس مخر و دل بد کن را در این سایت و یا آن سایت منتشر کنند، تفرقه بیندازند، قاموس وطن‌روشی و خیانت تهیه و ترتیب

کنند، تبلیغات مشمنز کننده حزبی خود را به خورد یک عده بدهند و فیل شان یاد هندوستان کند؛ اما مردم افغانستان پوست کلفت و کرکدن مانند این وطن فروشان جنایتکار را در چرمگری می شناسند. افغانستان و مردم جنگزده و برباد داده شده آن، بخواهی، نخواهی، ممنون و مشکور سربازی ها و قربانی ها و از جان گذشتن های مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان هستند و خواهند بود. بازهم بگذار یک عده از این فرومایگان خلقی- پرچمی در داخل کشور به خدمت امریکا، روس، ایران و ... قرار گرفته و به مقامات متزلزل در حکومت های فرمایشی قرار گرفته و نان به نرخ روز زهر مار کنند و بگذار یک مشت دیگر از این وجدان مرده ها، سر از این سایت فروخته شده بکشند و یا آن سایت دیگر و تمام جنایات خود را با کوبیدن بلاوقفه مجاهدین و مبارزین واقعی و حقیقی، به پای آن جانباختگان و سلحشوران سرافراز افغانستان بنویسند و تلاش کنند که گویا "بیانید گذشته ها را فراموش کنیم"، "بیانید قاموس بنویسم" و خنثی باشیم و....، ما اما هرگز نمی گذاریم گذشته ها فراموش شود و تاریخ هم حافظه قوی دارد

درود بر روان پاک شهدای سرافراز راه وطن و آزادی!!!

## سفر در افغانستان ویران شده

نویسنده: جن گودوین (Jan Goodwin)

ترجمه: محمد حسین انوری

قسمت بیست و یکم

بخش پنجم

کابل با دو چهره

متن اطلاعیه اخراج من از پاکستان:

با در نظر داشت امنیت پاکستان و تطبیق ماده سوم قانون در مورد اتباع خارجی، بدین وسیله دستور داده می شود که خانم پالما جنت گودوین بیشتر اجازه اقامت در پاکستان را نداشته و در ظرف هفت روز خاک پاکستان را ترک نماید. مقامات امنیتی توجه نمایند که خانم متذکره به گونه پنهانی در پاکستان اقامت نوزد.

برای من خیلی خنده آور و مسخره به نظر آمد که مقامات حکومتی پاکستان اراده خویش را توسط یک مجاهد جوان افغان به اطلاع من رسانیدند، بجای آنکه مستقیماً با شخص خودم در تماس شوند. چند لحظه بعد شمس الدین، مامور امنیتی پاکستان، مکتوب اخراج مرا در دفتر کارش به من تسلیم کرد. از آنجائیکه کاپی مکتوب اخراج من به مقامات مختلف پاکستانی فرستاده شده بود، سبب تأثر عمیق من گردید. مقامات پاکستان کاپی مکتوب اخراج مرا به وزارت خارجه، ریاست پولیس مخفی، اداره مهاجرین و کنترول پاسپورت، ریاست پولیس امنیتی و گورنر ایالت شمال غرب فرستاده بودند. زمانی که مکتوب اخراج خود را خواندم، از شمس الدین پرسیدم که آیا چنین اقدام در مورد من خیلی شدید نیست؟

بخصوص که من نزد مقامات پولیس مخفی شما در لیست سفید شامل هستم، یعنی هیچ نوع اشتباه و بدگمانی در مورد شخص من وجود ندارد. شمس الدین هم این گفته های مرا تائید نموده گفت که شما کاملاً حق بجانب هستید، اما متأسفانه کاری از من ساخته نیست؛ پس لطفاً مرا سرزنش نکنید. من به وی اطمینان دادم که وی را مقصر نمی دانم، بعد دست همدیگر را فشرده از رفتار کارش بیرون شدم. بدین اساس باید خاک پاکستان را ترک می کردم. تصمیم گرفتم که طبق دستور خاک پاکستان را ترک کنم و به هندوستان بروم و بعد از چند هفته تلاش کم تا دوباره به گونه پنهانی به پاکستان برگردم. البته یک علت وجود داشت که می خواستم به هندوستان بروم، اما منظور خود را نمی توانستم به مجاهدین افغان افشا کنم که چرا هندوستان می روم، زیرا ممکن بود از حس اعتماد شان نسبت به من کاسته شود. هدف من از رفتن به هندوستان این بود که می خواستم از کابل پایتخت افغانستان دیدن کنم. یگانه امکان سفر به کابل، از طریق دهلی یا ماسکو بود.

از پاکستان با یکی از دوستانم در لندن به تماس شدم، به آن خانم گفتم در صورت امکان از لندن به خانم اناهیتا راتب زاد در کابل به تماس شود، خود را من (چِن گودوین) معرفی کند و تقاضای یک مصاحبه کرده اظهار نماید که به سفارت افغانستان در دهلی هدایت صدور یک ویزه را برایم بدهند. خوشبختانه خانم راتب زاد فوراً موافقه خود را برای یک مصاحبه با من اظهار داشت، درحالیکه ارتباط تلفون به این منظور ساعت ۳ صبح در منزلش وصل گردیده بود، همچنان در جریان صحبت تلفونی نیز وعده داد که در مورد ویزه به سفارت افغانستان در دهلی هدایت میدهد.

بعد از آنکه دوستم از لندن این خبر خوش را برایم داد، مشکل جدیدی برایم پیش آمد، یعنی تا زمانیکه در پاکستان اقامت داشتم، غیرممکن بود که از اینجا با سفارت افغانستان در دهلی تماس تلفونی گرفته و از رسیدن ویزه معلومات حاصل نمایم. مناسبات پاکستان با هندوستان خیلی سرد بود، البته

در سه مرتبه جنگ که میان دو کشور در چهل سال گذشته صورت گرفته بود، می توان علت مناسبات غیردوستانه این دو کشور را درک نمود؛ همچنان صحبت های تیلیفونی از پاکستان به هندوستان، توسط مقامات امنیتی پاکستان شنید می گردید و اگر این مقامات بفهمند که من خیال سفر به کابل را دارم، سوطن شان نسبت به من حتمی بود، پس تصمیم گرفتم که از همان دوستم در لندن خواهش کنم که از آنجا وقتاً فوقتاً به سفارت افغانستان در دهلی تیلیفون کرده و از موصلت ویژه سوال نماید. خوشبختانه دفعه اخیر که از پاکستان برای دوستم در لندن تیلیفون کردم، اطلاع داد که ویژه در دهلی برایم موصلت کرده است.

اکنون مجبور بودم پاکستان را ترک کنم و می توانستم بدون مشکل به دهلی سفر کنم.

روزیکه می خواستم از پشاور حرکت کنم، روزنامه های پاکستان در صفحه اول خبری را منتشر کرده بودند که به جز من کس دیگری در آن تردید نداشت. جنرال ضیاًالحق حالت اضطراری اعلان کرده بود، تمام مراسلات در قید سانسور درآمده، به مقامات امنیتی پاکستان هدایت داده شده بود که مکاتبه سیاستمداران، ژورنالیست ها، محصلین و وکلا را معاینه و کنترل کنند.

زمانیکه از وکیل وداع نمودم، برایش گفتم که تحت این شرایط جدید، من از آمدن دوباره خود به پاکستان، قبلاً وی را اطلاع داده نمی توانم، هرگاه برایم ممکن شد که دوباره برگردم، البته به یک طریقی وی را مطلع خواهم ساخت. بعد از زحمات و کمک هایش تشکر کردم و فکر نمی کردم که شاید هرگز وی را دیگر ملاقات کرده نتوانم.

سفیر روسیه در پاکستان، در شهر اسلام آباد ژورنالیست های خارجی را مورد خطاب قرار داده اظهار داشت که من به شما و دوستان تان اخطار می دهم که در آینده از هر نوع کوشش که با کمک به اصطلاح شما پارتیزان ها، داخل خاک افغانستان شوید، اجتناب کنید. از این تاریخ به بعد رهنمان و ژورنالیستان همراهی شان جابجا کشته می شوند، قطعات نظامی ما در افغانستان در این مورد اردوی افغان را حمایت میکند.

چنین توضیحات ثابت می سازد که اتحاد شوروی تصمیم قطعی دارد که پرده خاموشی به دور افغانستان را غیر قابل نفوذ بسازند. هرگاه رویداد های وقایع جنگ در افغانستان به روی مطبوعات جهان مسدود گردد، هرگز نمی توان آمار دقیق جنگ را به دست آورد.

یک احساس قوی در وجود من نهفته است که نمی خواهد قبول کند که چرا انسان در مورد جنایات روسها در افغانستان بی تفاوت باقی مانده و بدین اساس سهولت را در پیشبرد اهداف پلید شان میسر می سازد.

تصمیم من که دوباره برای مدت طولانی به افغانستان برگردم، با عدم موافقه دوستان و هم مسلکانم مواجه شد، دلایل آنها بالای دو چیز می چرخید، اول اینکه آیا زمان آن فرا نرسیده است که من در یک مکان دائماً مقیم باشم و دوم اینکه آیا شهر نیویارک برای من پر از ماجرا ها و حادثات نیست؟ یگ گزارش دهنده سابق جنگ ویتنام به من گفت که ممکن است تو در جناح درست قرار داشته باشی، اما برایت بهتر بود که خود سوار هلی کوپتر می شدی، از اینکه پیاده در سرزمین افغانستان سیاحت نمائی و هلی کوپتر ها در جست و جوی تو باشند. هر اندازه که مرا سرزنش می کردند، به همان اندازه من در اراده خود مصمم می شدم.

من به آن فامیل افغان فکر می کردم که شب اول اقامت خود را در افغانستان، در خانه آنها سپری نمودم و بعد همه آنها توسط یک بمب، پارچه پارچه شدند. من به آن پیرمرد ریش سفید تنها فکر می کردم که فهمیده نمی توانست که چرا خودش زنده مانده است، درحالیکه تمام اعضای فامیل اش به قتل رسیدند.

همچنان خاطره عبدال هشت ساله که در یک شفاخانه صلیب احمر با وی برخورد نموده بودم؛ هرگز از پیش چشمانم دور نمی شود، هر دو پای وی از قسمت بالای ران قطع گردیده بود و به من گفت که نگاه کنید اکنون می توانم با دو دست خود راه بروم. عبدال شش هفته قبل یک بمب پروانه نما را زیر پا کرده بود.

من میدانستم که در سرزمین افغانستان باز هم خواهم رفت و تا آن زمان باید یک سال صبر کنم.

مؤلف بعد از اینکه از پاکستان رسماً اخراج گردید، از طریق دهلی به کابل سفر کرد، با اناهیتا راتب زاد مصاحبه نمود، از ارگان های حکومت کمونیستی دیدن کرد، وضع مردم شهر کابل را از نزدیک بررسی نمود، بعد به گونه مخفیانه به پاکستان برگشت و با مجاهدین افغان دوباره داخل افغانستان گردید و در جنگ افغان- روس شرکت ورزید.

ختم